

درآمد

«پرخاشگری کودکی»، کانون توجه بسیاری از تلاش‌هایی شده است که برای پیشگیری و درمان انجام می‌گیرند. زیرا استواری نسبی مستمر و ارتباط مداومی با انواع متفاوت پیامدهای منفی، از قبیل: بزهکاری، مصرف مواد مخدر، مشکلات کرداری، دشواری‌های تحصیلی، و فقر سازگاری دارد (ایبر، ۱۹۹۰). همچنین، «رفتار خصمانه ی اولیه» توجه زیادی را به خود معطوف داشته است، زیرا جوانانی که غالباً در رفتارهای ضداجتماعی، خشن، شدید و مزمن درگیر می‌شوند، با احتمال بیشتری رفتار انحرافی‌شان در کودکی به عنوان علامتی از یک «نشانگان مبتنی بر پیوستار» در نظر گرفته می‌شود که از طریق انواعی از رفتارهای «هنجار تجاوزگری» در نوجوانی توصیف شده است. اگرچه یک تعریف پذیرفته‌شده‌ی عمومی از رفتار پرخاشگرانه وجود ندارد، مفهوم‌سازی‌های رفتاری متفاوتی از این قبیل وجود دارند: شایعه پراکنی، تحریم دیگران، جر و بحث، تشخیص طلبی ناهنجار، بهره‌گیری از فنون رزمی قوی، تهدید کردن، تکرار قابل ملاحظه خشم و درگیری در نزاع‌های بدنی.

انواع متفاوت این اعمال پرخاشگرانه، همانند گرایش برخی کودکان به بروز برخی رفتارهای مقابله‌ای، پژوهش‌های بسیاری را که به منظور دستیابی به طبقه‌بندی هدفمند خرده‌گروه‌های کودکان پرخاشگر انجام می‌شوند، به طور معناداری از نظر بالینی ارتقا داده‌اند (مثل: دوج، لاجمن، هارنیش، باتس، و پیتز، ۱۹۹۷؛ لاجمن و دوج، ۱۹۹۴) علاوه بر این، رفتارهای پرخاشگرانه اثری اجتنابی روی دیگران دارند. کودکانی که این رفتارها را بروز می‌دهند، روابطشان با هم‌سالان، والدین و آموزگاران‌شان رو به ضعف می‌رود.

می‌توانم خشمم را کنترل کرد؟

جان ای. لاجمن، تامی دی. باری،
و داستین آ. پارذینی
ترجمه: دکتر عزت‌الله کردمیرزا



فقر آداب فرزند پروری

رشد رفتار ضداجتماعی نوجوانان، غالباً به عنوان نتیجه‌ای از عوامل شخصی و خانوادگی، مفهوم‌سازی شده است. [پاترسون، رید و دیشیون، ۱۹۹۲] همراه با رفتار پرخاشگرانه ی کودکان، بخشی از آن‌چه که دوره‌ی تحول به حساب می‌آید، بازنمایی می‌شود [لاچمن و ولز، ۲۰۰۲]. این دوره‌ی تحول، مجموعه‌ای در درون محیط اجتماعی کودک است؛ چارچوبی بوم‌شناختی که نیازمند هدایت تلاش‌های پیشگیرانه است [گروه پژوهشی پیشگیری از مشکلات کرداری، ۱۹۹۲].

لابر (۱۹۹۰)، فرضیه‌ای را بنا نهاد که طبق آن، فقر آداب فرزندپروری، در رفتار پرخاشگرانه ی کودکان مؤثر است. همان‌طور که این الگوهای رفتاری پرخاشگرانه پایدار می‌شوند اختلال کرداری و سوء‌مصرف مواد مخدر نیز رشد می‌یابد. با ورود به دوره‌ی میانی کودکی، کودکان تضادورز به طور فزاینده و در سطح بالایی، واکنش منفی از طرف آموزگاران، و همسالان را تجربه می‌کنند و در نتیجه فرایندهای شناختی اجتماعی معیوبی را رشد می‌دهند. همان‌طور که پیشرفت تحصیلی و پیوند اجتماعی آنان با مدرسه ضعیف و سست می‌شود، نسبت به تأثیرپذیری از گروه همسالان منحرف مستعدتر می‌شوند. ادامه‌ی این مسیر تا دوره‌ی نوجوانی، به تشدید خطر مصرف مواد مخدر، فعالیت‌های مجرمانه، و شکست در مدرسه می‌انجامد. [لابر، ۱۹۹۰]. بنابراین، مدل شناختی - اجتماعی وابسته به زمینه‌ی پیشگیری، در این‌جا بر دو مجموعه ی مرتبط از میانجی‌های بالقوه‌ی رفتار ضداجتماعی نوجوانی متمرکز است:

۱. عوامل سطح - کودک: شامل فقدان کفایت اجتماعی و فقر مهارت‌های شناختی - اجتماعی آن‌ها.
۲. عوامل زمینه‌ای سطح - والدین: شامل فقر مراقبت و نظام تربیتی کودک.

فرایندهای شناختی - اجتماعی کودکان

«مدل برانگیختگی خشم» که به عنوان چارچوبی وابسته به زمینه برای مؤلفه‌های برنامه‌ی کنترآمدن با خشم به کار گرفته می‌شود، ابتدا از کار ناواگو با بزرگسالان پرخاشگر شکل گرفت [لاچمن، نلسون و سیمز، ۱۹۸۱؛ لاچمن، وید بای، و فیتز جرالده، ۲۰۰۰]. این مدل بر فرایندهای شناختی که به عنوان پاسخ‌های کودک به تعارضات بین فردی یا ناکافی به واسطه‌ی موانع محیطی رخ می‌دهد، تأکید دارد. اولین مرحله از پردازش شناختی، شامل ادراکات

کودک و اسنادهای مرتبط به رویداد مشکل است که به نوبت بر خشم بعدی کودک تأثیر می‌گذارد. دومین مرحله‌ی پردازش، شامل طرح شناختی کودک برای پاسخ‌هایش به تهدید یا تحریک ادراک شده است. مدل برانگیختگی خشم معتقد است، پردازش هیجانی و شناختی کودکان از مشکل، و پاسخ طراحی شده‌ی آنان، به پردازش پاسخ رفتاری آنان منجر می‌شود (تغییر کردن از پرخاشگری به جرئت‌ورزی، پذیرش نافع، یا کناره‌گیری).

رشد اخیر برنامه‌ی کنترآمدن با خشم از حمایت پژوهشی «مدل شش مرحله‌ای پردازش اطلاعات اجتماعی» دوج و کریک تأثیر پذیرفته بود. در مراحل سه‌گانه‌ی اول [لاچمن، فینز جرالده، و ویدبای، ۱۹۹۹]، کودکان جزئیات مرتبط را، در محیط بی‌واسطه رمزگردانی می‌کنند، به تفسیرهایی درباره‌ی ماهیت موقعیت دست می‌زنند و سپس یک هدف اجتماعی را که بر پاسخ آن‌ها به موقعیت تأثیر خواهد گذاشت، فرمول‌بندی می‌کنند (برای مثال سود بردن از انتقام و اجتناب از تعارض). در خلال مرحله‌ی رمزگردانی، بیشتر احتمال دارد که کودکان پرخاشگر به نشانه‌های خصمانه توجه کنند، نشانه‌های کمتری را به یاد آورند، و صرفاً به جدیدترین نشانه‌ها در مقایسه با همسالان غیرپرخاشگر توجه کنند. سطوح بالاتر پرخاشگری، با یک تمایل فزاینده به در نظر گرفتن فعالیت‌های دیگران به عنوان خصومت، مرتبط است. لاچمن و دوج (۱۹۹۴) اظهار می‌دارند که کودکان پرخاشگر در تفسیر اطلاعاتی که رمزگردانی کرده‌اند، مشکلاتی دارند. همچنین وقتی اهداف بین فردی مشخص شد، کودکان پرخاشگر به تصدیق این اهداف در ارتباط با سلطه‌گری، تخریب، و دردسرسازی بیشتر در مقایسه با همسالان نشان، حتی در موقعیت‌های تعارضی بی‌خطر، تمایل دارند.

سه مرحله‌ی نهایی مدل کریک و دوج شامل تولید فهرستی ذهنی از پاسخ‌های رفتاری ممکن، ارزیابی کیفیت هر یک از پاسخ‌ها به طور مرتب، و سپس به صورت قانون درآوردن پاسخ‌های منتخب است. نشان داده شده است که کودکان پرخاشگر در هر یک از این مراحل پردازش اطلاعات اجتماعی، مشکلاتی را دارند [لاچمن و دیگران، ۱۹۹۹]. وقتی راه‌حلی برای تعارضات بین فردی خواسته شود، کودکان پرخاشگر کاستی‌هایی را در تمام جنبه‌های تعداد و کیفیت راه‌حل‌های تولیدشده، نشان می‌دهند و به راه‌حل‌های کلامی کمتری دست می‌یابند. آن‌ها بیشتر به راه‌حل‌های «برخورد مستقیم»، شامل پرخاشگری جسمانی متوسل می‌شوند. همچنین،

مدل برانگیختگی خشم معتقد است، پردازش هیجانی و شناختی کودکان از مشکل، و پاسخ طراحی شده‌ی آنان، به پردازش پاسخ رفتاری آنان منجر می‌شود

کودکان جزئیات مرتبط را، در محیط بی‌واسطه رمزگردانی می‌کنند، به تفسیرهایی درباره‌ی ماهیت موقعیت دست می‌زنند و سپس یک هدف اجتماعی را که بر پاسخ آن‌ها به موقعیت تأثیر خواهد گذاشت، فرمول‌بندی می‌کنند



اهداف برنامه‌ی قدرت سازگاری کودک و کنار آمدن با خشم

از مدل شناختی - اجتماعی وابسته به زمینه، به عنوان یک راهنما استفاده می‌شود، برنامه‌های قدرت سازگاری کودک و کنار آمدن با خشم، به منظور پیشگیری از رشد رفتار ضداجتماعی در نوجوانان، از طریق تغییر روش‌های ناسازگارانه مرتبط با والدین و مشکلات پردازش اطلاعات اجتماعی کودک که با رفتار پرخاشگرانه کودک هم بسته است، طراحی شده است. این برنامه‌ها شامل جلسات گروهی نشانه‌یابی موضوعاتی از قبیل مدیریت خشم، دیدگاه‌گزینی، مسئله‌گشایی اجتماعی، آگاهی هیجانی، آموزش وانهادگی (آرمیدگی)، توسعه‌ی مهارت‌های اجتماعی، اتخاذ اهداف شخصی و اجتماعی مثبت، و طرز رفتار مطلوب با فشار گروه هم‌سالان است.

همچنین، برنامه‌ی قدرت سازگاری کودک، یک جزء مرتبط با والدین دارد که براساس جلسات گروهی به منظور کار روی موضوعاتی از قبیل: تقویت اجتماعی و شیوه‌های نظارت، استفاده از راهبردهای انضباطی مؤثر و مناسب، ارتباطات خانوادگی، پیوند مثبت با مدرسه، و مدیریت استرس طراحی شده است. در خلال ملاقات‌های گروهی والدین، آن‌ها از مهارت‌های کودکانشان که در خلال جلساتشان کسب کرده‌اند، مطلع می‌شوند. همچنین والدین به تقویت کودکانشان برای استفاده از این مهارت‌های جدید در خانه و مدرسه، تشویق می‌شوند.

ویژگی‌های برنامه‌ی درمان

برنامه‌ی کنار آمدن با خشم: شکل برنامه و مراجعان

برنامه‌ی کنار آمدن با خشم برای نشان دادن مدل برانگیختگی خشم و فرایندهای شناختی - اجتماعی مرتبط با پرخاشگری رشد یافته در کودکان، در پژوهش تجربی اولیه، صرفاً با پسران انجام شده است؛ اگرچه، کاربرد عملی نتایج برنامه هم پسران و هم دختران را شامل شد. به علاوه، هم پسران و هم دختران در پژوهش اولیه اثربخشی برنامه‌ی قدرت سازگاری (یک بسط از برنامه‌ی کنار آمدن با خشم) مشارکت داشتند. برنامه‌ی کنار آمدن با خشم برای کودکان پنج تا هفت ساله در یک شکل گروهی طراحی شده است؛ اگرچه، محتوا می‌تواند در جلسات فردی نیز پیگیری شود. شکل گروهی، امتیازات چندگانه‌ای نسبت به جلسات فردی دارد و فرصت‌هایی را برای سرمشق گرفتن از کودکان با کفایت اجتماعی در برخورد با مشکلات، نقش بازی کردن، مسئله‌گشایی گروهی، و بازخورد / تقویت رفتار

جوانانی که رفتار انحرافی بروز می‌دهند، اطمینان بیشتری دارند که رامحل پرخاشگرانه، پیامدهای مثبتی را خواهد داشت و کمتر باور دارند که پیامدهای منفی، نتیجه‌ای از فعالیت‌های خصومت‌آمیز خواهد بود. حتی وقتی کودکان پرخاشگر برای وضع پاسخ‌های مثبت انتخاب می‌شوند، شواهد بیانگر آن است که کمتر با انجام این کارها سازگار می‌شوند. علاوه بر این، فرایند گفته شده دارای تسلسل است، زیرا پیامد پاسخ وضع شده غالباً بر انتخاب پاسخ‌های بعدی کودک تأثیر می‌گذارد.

این فرایندهای شناختی - اجتماعی، از طرح‌واره‌های کسب شده توسط کودکان برای تعامل اجتماعی، تأثیر می‌پذیرند. مشخص شده است که جنبه‌های متفاوت طرح‌واره‌های کودکان پرخاشگر، از قبیل انتظارآشان از دیگران و اهداف اجتماعی آنان، برخوردی با پردازش اطلاعات اجتماعی آنان دارد [لاچمن و همکاران، ۲۰۰۰]. اسنادها و حل مسئله اجتماعی توسط کودکان پرخاشگر، بیشتر خصمانه و کمتر سازگارانه است؛ به طوری که آن‌ها بیشتر از نظر فیزیولوژیکی برانگیخته می‌شوند و به همان نسبت نیز بیشتر به صورت خودکار عمل می‌کنند تا از روی اندیشه، اطلاعات را پردازش کنند.

درباره‌ی «رفتارهای وابسته به زمینی مرتبط با والدین»، پاترسون و همکارانش (۱۹۹۲) اظهار می‌دارند: رفتار پرخاشگرانه کودکي خارج از تجارب زمینه‌ای اولیه، با والدینی مشاهده می‌شود که انضباط تحریک‌پذیر یا خشن فراهم می‌آورند، فقر حل مسئله دارند، دستورات مبهم می‌دهند، و فقر نظارت بر رفتار کودکان دارند. عوامل خطرآفرین مرتبط با والدین، از قبیل فقدان درگیری مادرانه و انضباط متناقض، با پرخاشگری کودکي و رشد رفتار ضداجتماعی نوجوانی پیوند خورده است. همچنین شواهدی وجود دارند که بیان می‌کنند: والدینی که از انضباط غیرمؤثر و تحریک‌پذیر استفاده می‌کنند، بیشتر احتمال دارد کودکانی داشته باشند که آشکارا (رفتار تضادگونه پرخاشگری جسمانی) و یا نهانی (سرقت، دروغ‌گویی، مدرسه‌گریزی و پرسه‌زنی) رفتار ضداجتماعی را بروز می‌دهند. طبق این نتایج، عوامل مرتبط با والدین، بر رفتار ضداجتماعی نوجوانی اثر مستقیم و غیرمستقیم دارند. یک اثر غیرمستقیم آن‌ها، از طریق ارتباط با عواملی از قبیل پرخاشگری کودکي، فقر کفایت اجتماعی، و شکست تحصیلی قابل مشاهده است. همچنین، ارتباط بین فقر عوامل مرتبط با والدین و رفتار پرخاشگرانه کودکان، به عنوان موضوعی دوسویه در نظر گرفته شده است. به واسطه‌ی فقر عوامل مرتبط با والدین، رفتار منفی کودکان تحریک می‌شود و پاسخ‌های منفی به رفتار کودک، تا حد زیادی وخیم‌تر می‌شود.

وقتی راه‌حلی برای تعارضات بین فردی خواسته شود، کودکان پرخاشگر کاستی‌هایی را در تمام جنبه‌های تعداد و کیفیت راه‌حل‌های تولیدشده، نشان می‌دهند و به راه‌حل‌های کلامی کمتری دست می‌یابند

اجتماعی کودکان با همسالان و رهبران گروه بزرگسالان فراهم می‌آورد [لاچمن و همکاران، ۱۹۹۹]. برنامه به طور موفقیت‌آمیزی در هر دو زمینه‌ی بالینی و مدرسه‌ای به اجرا درآمده است.

در شکل ایده‌آل، هر گروه کنار آمدن با خشم، دو رهبر هم‌زمان داشت، که به نوبت بین هدایت فعالیت‌های گروهی ویژه و نظارت بر رفتار کودکان عمل می‌کردند. این امر، دشواری‌های مدیریت رفتار را که می‌تواند در ارتباط با یک جمعیت پرخاشگر وجود داشته باشد، به حداقل می‌رساند و رخصت بازخورد مکرر، هدایت مجدد، و تقویت را فراهم می‌آورد. این رهبران حداقل درجه‌ی مهارت در کار اجتماعی، مشاوره، روان‌شناسی آموزشی،

یا روان‌شناسی بالینی را دارند. برنامه مرکب است از ۱۸ جلسه که عموماً به طور هفتگی برای ۶۰ تا ۹۰ دقیقه در اتاق بزرگی با صندلی و میز ملاقات صورت می‌گیرد. تابلو اعلانات (با نتایج گروهی، جدول امتیازات، وغیره) در اطراف اتاق آویخته شده‌اند، و از یک تابلوی خط‌کشی شده یا تابلوی بدون هیچ نوشته‌ای، اغلب برای تذکرات و فعالیت‌های ویژه جلسه استفاده می‌شود.

گرچه کودکانی که سطح بالایی از خشم و رفتارهای پرخاشگرانه را بروز می‌دهند، برای گروه‌ها مورد هدف قرار گرفته‌اند، یافته‌های پژوهشی اظهار می‌دارند که ویژگی‌های مراجع ویژه که در برنامه کنار آمدن با خشم پیگیری می‌شود، با بهبود بیشتر مرتبط است: به طور ویژه، کودکان پرخاشگری که به شدت فقر حل مسئله اجتماعی دارند، کمتر سطوح خصومت را درک کرده‌اند، و کسانی که به وسیله‌ی همسالانشان طرد شده‌اند، به بروز بهتر پیامدهای مرتبط با درمان تمایل دارند [پیشین]. همچنین، کودکان با سبک اسنادی درونی شده‌تر و سطوح بالاتر نشانگان اضطرابی و شکایت‌های جسمانی، به سود بردن بیشتر از مداخله گرایش دارند. موفق‌ترین گروه‌ها، شامل کودکانی هستند که قدری از سطح فهم را دارند، رفتار پرخاشگرانه آن‌ها مشکل‌آفرین است و اندکی به تغییر این رفتار تمایل دارند [پیشین].

**رفتار پرخاشگرانه
کودکی خارج از
تجارب زمینه‌ای
اولیه، با والدینی
مشاهده می‌شود که
انضباط تحریک‌پذیر
یا خشن فراهم
می‌آورند، فقر
حل مسئله دارند،
دستورات مبهم
می‌دهند، و فقر
نظارت بر رفتار
کودکان دارند**

طبق برایندهای افتراقی مرتبط با ویژگی‌های مراجعان، از فنون ارزیابی متفاوتی به عنوان مقدمه درمان می‌توان استفاده کرد؛ از جمله: مصاحبه‌های تشخیصی ساختاریافته، فرم‌های درجه‌بندی رفتاری از قبیل فهرست رفتار کودک «اچن باخ»^۲ [لاچمن و همکاران، ۲۰۰۰] و یا سنجش ویژگی‌ها و مهارت‌های مرتبط با مدل برانگیختگی خشم و پردازش اطلاعات اجتماعی (برای مثال: مهارت‌های مسئله‌گشایی، مبانی اسنادی، و نظم هیجانی). از داده‌های حاصل از این ابزارهای سنجش می‌توان به منظور انفرادی کردن اهداف درمانی برای حل دشواری‌های ویژه کودکان در گروه استفاده کرد [لاچمن و همکاران، ۱۹۹۹].

